

ریشه‌یابی واژه تصوف و عرفان در قرن اول هجری

احمد رنجبری

چکیده

این مقاله به منشأ پیدایش عرفان و تصوف و اصطلاح عارف و صوفی (در قرن اول هجری) پرداخته و عمده احتمالات را در باب اشتقاق کلمه صوفی، پیشینه آن و داستان پشمینه پوشی برخی مسلمانان نقل و نقد کرده است. این نوشتار همچنین به بعضی از ویژگی‌های راهبان مسیحی ساکن جزیره العرب پیش از اسلام و مقارن ظهور آن اشاره کرده است، تا میزان تأثیر مسلمانان و از جمله عارفان و صوفیان را از ناسکان مسیحی - بر فرض وجود چنین تأثیری - روشن سازد.

کلیدواژه‌ها

عرفان، تصوف، عارف، صوفی، اسلام، قرن اول هجری، قرآن، سنت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

عرفان اسلامی حقیقتی است که در دامان دین خاتم جوانه زده و با الهام از کتاب و سنت ریشه دوانیده است. این حقیقت طی قرون متمادی به رشد و بالندگی رسیده و به صورت یکی از علوم رسمی دارای قواعد و قوانین و اصول و ضوابط خاص در آمده است (هرچند نمی توان تأثیر عوامل خارجی - یعنی عامل مشترک رشد در همه علوم بشری - را در رشد و بالندگی آن انکار کرد).

در توجیه آنچه امروز به نام عرفان اسلامی شناخته می شود نمی توان از نقش بسزای دو منبع عظیم کتاب الهی (قرآن) و سنت (گفتار، کردار و رفتار) نبوی غفلت ورزید و به دنبال عامل یا عوامل خارجی گشت؛ اشتباه بزرگی که برخی مغرضان و ستیزه جویان با اسلام یا عرفان اسلامی و نیز پاره‌ای مستشرقان مرتکب شده‌اند.

عارفان مسلمان برای اثبات این مدعا به آیات و روایاتی از کتاب و سنت تمسک جسته‌اند، و در زمینه سیر و سلوک و آنچه به منزله عرفان عملی مطرح است به آیاتی استناد کرده‌اند که در آنها از ذکر و محبت الهی، رضا، صبر، تسلیم، لقاء الله، تزکیه و مبارزه با نفس اماره و مانند آن سخن رفته است. ایشان همچنین در بعد فلسفی عرفان و هستی شناسی عرفانی و آنچه به منزله عرفان نظری مطرح است آیاتی نورانی نظیر آیات زیر را دستمایه خویش قرار داده‌اند: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ (حدید، ۳)؛ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَاقْتُمْ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (بقره، ۱۱۵)؛ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا (نساء، ۱۲۶)؛ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا (مجادله، ۷)؛ كُلُّ شَيْءٍ بِهَالِكٍ إِلَّا وَجْهَهُ (قصص، ۸۸)؛ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ (زخرف، ۸۴).

در سنت نبوی و وگویی نیز عرفای مسلمان به احادیثی مانند حدیث نبوی قرب فرایض و نوافل، خطب توحیدی نهج البلاغه، و معارف توحیدی موجود در سخنان دیگر معصومان (صلوات الله علیهم اجمعین) و نیز ادعیه و مناجات‌های سرشار از شور معنوی و اشارات عرفانی ایشان، مانند مناجات شعبانیه و دعای عرفه، دعای ابو حمزه و دعای کمیل استناد کرده‌اند.

مستشرقان پذیرفته شده‌ای همچون نیکلسون انگلیسی و لوی ماسینیون فرانسوی که مطالعات

و سببی در زمینه عرفان اسلامی داشته‌اند، معتقدند ریشه عرفان اسلامی را باید در قرآن و سنت جست‌وجو کرد. عارفان مسلمان نیز همگی مدعی‌اند که در بخش عملی و نظری عرفان، دستمایه‌ای جز کتاب و سنت و سیره نبوی و ائمه و اکابر صحابه ندارند.

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، از اکابر درجه اول عرفان و صاحب تألیفاتی به نظم و نثر است. وی در کتاب ارزشمند خویش، تذکرة الأولیاء، که در شرح حال عرفا و متصوفه نگاشته و از جمله مدارک و مآخذی است که نزد شرق شناسان اهمیت فراوان دارد، در ذکر جنید بغدادی (متوفای ۲۹۷ق) سخنانی نقل کرده که ضمن تأیید مدعای مزبور، میزان وابستگی و تقید عرفای واقعی را به شریعت نشان می‌دهد. با ذکر سخنان جنید این مقدمه را به پایان می‌بریم:

«این راه کسی را باید که کتاب خدای بر دست راست گرفته باشد و سنت مصطفی ﷺ بر دست چپ و در روشنایی این دو شمع می‌رود تانہ در مغاک شبهت افتد و نه در ظلمت بدعت» (ص ۴۹۳).

«شیخ ما در اصول و فروع و بلا کشیدن علی مرتضی ﷺ است... از او چیزها حکایت کردند که هیچ کس طاقت شنیدن آن را ندارد که خداوند تعالی او را چندان علم و حکمت کرامت کرده بود... اگر مرتضی این سخن به کرامت نگفتی اصحاب طریقت چه کردند؟ و آن سخن آن است که از مرتضی پرسیدند: خدای را به چه شناختی؟ گفت: بدان که شناسا گردانید مرا به خود که او خداوندی است که شبه او نتواند بود هیچ صورتی، و او را نتوان یافت به هیچ وجهی، و او را قیاس نتوان کرد به هیچ خلقی، که او از نزدیکی است در دوری خویش و دوری است در نزدیکی خویش؛ بالای همه چیزهاست و نتوان گفت که تحت او چیزی است و او نیست چون چیزی و نیست از چیزی و نیست در چیزی و نیست به چیزی. سبحان آن خدایی که او چنین است و چنین نیست هیچ چیز غیر او.^۲ اگر کسی شرح این سخن دهد مجلدی برآید (فهم من فهم)» (همان).

۱. صدر المتألهین شیرازی رحمته الله علیه در سفر (۳۵۰/۲) جنید را شیخ الطائفة الفائزة بالحق (بزرگ و رهبر گروه به حق رسیدگان) لقب داده است.

۲. سئل امیر المؤمنین عليه السلام بم عرفت ربك؟ قال: بما عرفني نفسه؛ قيل وكيف عرفك نفسه؟ قال: لا يشبهه صورة ولا يحسن بالعواس ولا يقاس بالناس قريبا في بعده وبعيد في قرابه فوق كل شيء ولا يقال شيء فوقه أمام كل شيء ولا يقال له أمام داخل في الأشياء لا كشيء داخل في شيء وخارج من الأشياء لا كشيء خارج من شيء سبحان من هو هكذا ولا هكذا غيره ولكل شيء مبتدأ (كأن)، ۸۷/۱-۸۷، باب أنه لا يعرف إلا به).

درآمد

در بررسی تاریخی واژه‌ها، گاه به کلماتی برمی‌خوریم که در بستر زمان دستخوش تغییر و تحولاتی ساختاری یا مفهومی شده‌اند. مطالعه سیر تحولات واژه‌ها از آن روی اهمیت دارد که نقاط مبهم و تاریک مفهومی را روشن ساخته، ما را در دستیابی دقیق‌تر به مفهوم یک واژه رهنمون می‌سازد. واژه صوفی و عارف از آن جمله‌اند که در طول زمان رنگِ تغییر پذیرفته و گاه بار مفهومی مثبت یا منفی یافته‌اند. بنابراین برای آگاهی از نوع دگرگونی و میزان آن به بررسی سیر تحولات این دو واژه در بستر تاریخ می‌پردازیم.

اشتقاق کلمه صوفی

واژه صوفی مشتق از صُوف (پشم) است و تصوف مصدر باب تفعّل به معنای صیورورت، مشتق از صوفی است. بنابراین تصوف به معنای صار صوفیاً است. چنان‌که تَیَمُّمُ الصَّبِيِّ به معنای صار یتیماً و تَصَلَّبَ به معنای صار صُلْباً (شدیداً) است.

استاد جلال‌الدین همایی در مقدمه کتاب *مصباح الهدایة و مفتاح الکرامه* عزالدین محمود بن علی کاشانی (ص ۶۳ به بعد) به حدود بیست احتمال که درباره اشتقاق صوفی بر شمرده‌اند و نیز نقدهایی در این باب اشاره کرده است. شاید بتوان گفت عمده احتمالات در باب اشتقاق کلمه صوفی در کلام ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ ق) دانشمند گرانسنگ ایرانی و از اجله مهندسان و بزرگان علوم ریاضی و ابوالقاسم قشیری (۳۷۶-۴۶۵ ق) از مشاهیر عرفا و صوفیه و پیشوایان اهل عرفان آمده است که پس از نقل هر یک به نقد و بررسی آن می‌پردازیم.

ابوریحان بیرونی در کتاب *تحقیق ماللهند* (ص ۲۴) می‌گوید:

هَذَا رَأَى السُّوفِيَةَ وَ هُمُ الْحُكَمَاءُ فَإِنَّ السُّوفَ بِالْيُونَانِيَةِ الْحِكْمَةُ وَ بَهَا سَمِيَ الْفِيلَسُوفُ
بِإِلْسُونِيَا أَيْ مَحَبَّ الْحِكْمَةِ وَ لَمَّا ذَهَبَ فِي الْإِسْلَامِ قَوْمٌ إِلَى قَرِيبٍ مِنْ رَأْيِهِمْ سَمَّوْا بِاسْمِهِمْ
وَ لَمْ يَعْرِفِ الْقَلْبُ بَعْضَهُمْ فَنَسَبَهُمْ لِلتَّوَكُّلِ إِلَى الصَّفَةِ وَ انْهَمُ أَصْحَابُهَا فِي عَصْرِ النَّبِيِّ ﷺ
صَحَفَ بَعْدَ ذَلِكَ فَصِيرَ مِنْ صُوفِ التِّيُوسِ ...؛

این رأی سوفیه است، و سوفیه حکمایند؛ زیرا سوف در یونانی حکمت است؛ به همین (کلمه سوف) فیلسوف، پیلاسوپا، یعنی محب حکمت نامیده شده و چون در اسلام گروهی قریب به رأی سوفیه یعنی حکما (در موجودات عقلی و حسی) رفته‌اند، به اسم آنان (سوفیه) نامیده شدند، و چون برخی از مردم درباره این لقب سوفیه آگاهی نداشتند، این گروه را به توکل و اعتماد به صُفّه نسبت داده‌اند، که آنان اصحاب صُفّه در عصر نبی ﷺ بودند. سپس بعد از آن [که] تصحیف شد این کلمه را از صوف تیوس (پشم بزها) دانسته‌اند (یعنی سوفیه با سین را به تصحیف و تحریف صوفیه با صاد خواندند و آن را مشتق از صُفّه و صوف گرفتند).

علامه حسن زاده آملی (حفظه الله تعالی) پس از ذکر عبارت ابوریحان و ترجمه آن فرموده‌اند: «طوائف صوفیه در اشتقاق کلمه صوفی، حرف‌های گوناگون به میان آورده‌اند. برخی از صُفّه و برخی از صوف گرفته‌اند و برخی حرف‌های دیگر دارند؛ ولی تحقیق همان است که این رجل فحل علمی، ابوریحان بیرونی افاده فرموده است» (دروس معرفت نفس، ۳۲۳؛ نیز رک: همو، مزار و یک کلمه، ۱۸۴؛ مقدمه آقای جلال‌الدین همایی بر مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکرامه، ۶۳ به بعد).

اما کلام این دانشمند بزرگ اسلامی (ابوریحان بیرونی) قابل مناقشه است؛ به سبب اینکه اولاً، این سخن شاذ، غریب و مختص به ایشان است و هیچ یک از دانشمندان چنین سخنی نگفته، و در هیچ یک از کتب تاریخ عرفان یا شرح حال عرفا و غیر آن، به تصحیف ادعا شده از سوی ایشان اشاره نشده است؛

ثانیاً، ایشان می‌گویند: «لما ذهب فی الاسلام قوم الی قریب من رأیهم». از این سخن معلوم می‌شود این ذهاب در زمانی بوده که آرا و نظار مطرح می‌شده و به احتمال قریب به یقین، به قرن سوم، یعنی اوج عصر ترجمه و دوره تألیف و تصنیف و تحقیق مسلمین، باز می‌گردد؛ در حالی که واژه صوفی در نیمه اول قرن دوم و احتمالاً اواخر قرن اول اصطلاح شده بوده، و بلکه پیش از اسلام به کار می‌رفته است (در ادامه به این نکته اشاره خواهد شد)؛

ثالثاً، با چشم‌پوشی از اینکه واژه صوفی یا سوفیه در هیچ کتابی نیامده و تصحیف سین به صاد

نیز بعید به نظر می‌رسد (زیرا کتابت آن دو متفاوت است و مانند کتابت سبعین و تسعین نیست تا به علت عدم نقطه گذاری با هم اشتباه شوند) اشکال دیگری به نظر می‌رسد، و آن اینکه فرموده‌اند: «السوفیة وهم الحكماء»، مرادشان از حکما یا خصوص فلاسفه است، یا معنایی اعم، که عرفا را نیز در بر می‌گیرد. در صورت اول، اثبات سوفی و سوفیه و تصحیف آن به صوفی و صوفیه نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه گرهی نیز بر کار می‌افزاید؛ زیرا منظور از صوفیه طایفه‌ای در مقابل فلاسفه است، نه خود ایشان؛ و در صورت دوم (معنای اعم)، اختصاص یافتن سوفی و سوفیه به عرفا، و فیلسوف و فلاسفه به حکما (اهل معقول) بی‌وجه و ترجیح بلا مرجح خواهد بود.

اما ابوالقاسم قشیری در رساله اش می‌گوید:

ثم هذه التسمية غلبت على هذه الطائفة فيقال رجل صوفي وللجماعة صوفية ومن يتوصل الى ذلك يقال له متصوف وللجماعة المتصوفة. وليس يشهد لهذا الاسم من حيث العربية قياس ولا اشتقاق. والأظهر فيه أنه كاللقب. فأما قول من قال: إنه الصوف ولهذا يقال: تصوف إذا لبس الصوف كما يقال تغمص إذا لبس القميص فذلك وجه ولكن القوم لم يقتصروا بلبس الصوف؛

این نام گذاری غلبه کرده است بر این طایفه. پس گفته می‌شود مرد صوفی و جماعت صوفیه، و به کسی که تلاش می‌کند تا به ایشان (صوفیه) ملحق شود متصوف، و بر جماعتشان متصوفه اطلاق می‌شود؛ و هیچ شاهی برای این اسم (صوفی) از جهت قیاس و اشتقاق در زبان عربی وجود ندارد، و این لفظ ظاهراً لقب است. اما سخن کسی که می‌گوید صوفی (مشتق از) صوف است و به همین جهت گفته می‌شود تصوف در هنگامی که پشمینه می‌پوشد همچنان که گفته می‌شود تغمص هنگامی که پیراهن به تن می‌کند، سخن وجیه و ارزشمندی است ولی [اشکالی وجود دارد و آن اشکال این است که این] طایفه (صوفیه) مخصوص به پوشیدن پشمینه نیستند.

ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ق) تاریخ نگار نامدار عرب در مقدمه کتاب العبر،^۱ به این اشکال چنین

۱. این کتاب به مقدمه ابن خلدون مشهور است.

پاسخ می‌دهد:

قلت: والأظهر إن قيل بالاشتقاق أنه من الصوف و هم في الغالب مختصون بلبسه لما كانوا عليه من مخالفة الناس في لبس فاخر الثياب إلى لبس الصوف (۱/۶۱۱)؛
در صورتی که گفته شود واژه صوفی (ریشه در لغت عرب دارد) و مشتق است، آشکارتر آن است که اشتقاقش از کلمه صوف (پشم) است و (دلیل این اشتقاق آن است که) بسیاری از ایشان (طائفة صوفیه) به جهت مخالفت با دیگر مردم، که به پوشیدن لباس‌های نرم و گران‌قیمت عادت کرده‌اند، به پشمینه‌پوشی ممتاز گشته‌اند (و همین وصف غالب در تسمیه و نامگذاری کافی است، اگرچه در مقاطعی از پشمینه‌پوشی اجتناب کرده باشند).

همچنین عزالدین کاشانی گوید: «سبب اختصاص اهل کمال بدین اسم آن است که اکثر ایشان از قدمای مشایخ به محبت تقلل و ترهد از دنیا و اقتدا به انبیا لباس صوف پوشیده‌اند، و از برای تواضع و ستر حال نسبت خود به صفت لباس و سمت ظاهر کرده‌اند و یکدیگر را صوفی خوانده‌اند، و این اسم در میان ایشان متعارف شده و شهرت یافته و در زبان‌ها متداول گشته است.» (مصباح‌الهدایة و مفتاح‌الکفایة، تصحیح و تعلیق جلال‌الدین همایی، ۶).

استاد همایی نیز در مقدمه مصباح‌الهدایة و مفتاح‌الکفایة (ص ۶۳ به بعد) می‌گوید: «در وضع اصطلاح، جامعیت و مانعیت لازم نیست و همین که لفظی به لحاظ ویژگی و خصوصیتی در موردی اصطلاح شد قابل تعمیم به موارد دیگر است، هر چند فاقد آن ویژگی باشند» (ص ۸۰-۸۲).

پیشینه واژه صوفی

واژه صوفی احتمالاً پیش از اسلام رواج داشته و بر زاهدان و ناسکانی پشمینه‌پوش اطلاق می‌شده که اغلب مسیحی، و در اطراف و کناف جزیره‌العرب پراکنده بودند و در دیرها و صومعه‌ها عبادت می‌کردند. شاهد این مدعا سخن ابونصر سراج طوسی در کتاب اللمع است:

قد ذکر فی الكتاب الذی جمع فیہ أخبار مکة عن محمد بن اسحاق بن یسار و عن غیره

یذکر حدیثاً إنه قبل الاسلام قد خلت مكة فی وقت حتی كان لا یطوف بالبيت أحد و كان یجیی من بلد بعید رجل صوفی فیطوف بالبيت و ینصرف. فإن صح ذلك فإنه یدل علی أنه قبل الاسلام كان يعرف هذا الاسم و كان ینسب إليه اهل الفضل و الصلاح (ص ۲۵)؛

در کتابی که در آن اخبار مکه جمع آوری شده است از محمد بن اسحاق بن یسار و غیر او خبری را نقل می کند [که بدین قرار است]: قبل از اسلام زمانی پیش آمد که مکه از مردم خالی شد [و هیچ کس در شهر باقی نماند] تا آنجا که هیچ کس خانه خدار اطراف نمی کرد، و (در آن زمان) مردی پشمینه پوش از شهری دور (نامعلوم به مکه) می آمد و پس از طواف کعبه باز می گشت. اگر این خبر صحیح باشد، دلالت دارد بر اینکه پیش از اسلام این نام (صوفی) شناخته شده بوده و صاحبان فضل و صلاح به آن نسبت داده می شده اند.

به نظر نگارنده، وجود گروه هایی که در طول تاریخ شعارشان نوع پوششان بوده است و به نامی متناسب با پوششان شهرت یافته اند، مانند سپید جامگان (پیروان مقنع، هاشم بن حکیم یا حکیم بن عطاء، صاحب ماه نخشب)، سیاه جامگان (عباسیان) و سرخ جامگان (المحمرة)، احتمال پیدایش و رواج نام صوفی را پیش از اسلام قوت می بخشد؛ زیرا وجود ناسکان مسیحی با زی خاص (پشمینه پوشی) و در اعراب بادیه بودن ایشان و اختلاط و مراوده آنان با اعراب، این احتمال را تقویت می کند که اعراب جاهلی آنان را به نامی (صوفی) می خوانده اند که متناسب با نوع پوشش ایشان بوده است و شاید شعری که ابن فرج ثعلبی نقل کرده است، از اشعار جاهلی باشد که در آن به این نام تصریح شده است. ابن فرج پس از بیان داستانی، ابیاتی را آورده که دو بیت نخست آن چنین است:

و عند القسوس حدیث عجیب

و دیر العذارى فضوح لهن

و نیک الرواهب أمر غریب^۱

خلوناً بعشرین صوفیة

(معجم البلدان، ۵۲۲/۲)

۱. دیر العذارى (نام یکی از عبادتگاه های کهن و قدیمی مسیحیان است که درباره آن داستان ها گفته اند و ذکر آن در اشعار عرب بسیار آمده است) مکان رسوایی و بی آبرویی زنان عابد مسیحی است و در نزد کشیشان داستان شگفتی است. ما با بیست نفر از زنان دیر نشین پشمینه پوش خلوت کردیم....

اگر این اشعار چنان که بعضی قراین نشان می‌دهد، به دوران جاهلیت بازگردد، می‌توان آن را شاهدهی دیگر بر مدعای سراج طوسی (رواج اصطلاح صوفی پیش از اسلام) به شمار آورد.

داستان پشمینه پوشی

ناسکان پشمینه پوش مسیحی که در اکناف و اطراف جزیره العرب پراکنده بودند، در امر پشمینه پوشی به انبیا و اولیای الهی و در رأس آنان پیامبر عظیم الشان حضرت عیسی بن مریم تأسی می‌کردند؛ زیرا پشمینه پوشی سنت رایج میان انبیا و اولیای الهی بوده است؛ چنان که کلابادی در *التعرف* گفته: «ثم الصوف لباس الأنبياء و زى الأولياء... و قال الحسن البصرى كان عيسى عليه السلام يلبس الصوف... (ص ۲۲)؛ سپس صوف (پشمینه) لباس انبیا و پوشش اولیای الهی بوده است و حسن بصری گفته است که عیسی عليه السلام پشمینه می‌پوشیده است.»

و چنان که غزالی در *احیاء العلوم* گفته است «و إن شئت اقتدیت بصاحب الروح و الكلمة، عیسی بن مریم عليه السلام فإنه كان يقول: إدامى الجوع و شعارى الخوف و لباسى الصوف... (۱۷۳/۸) اگر بخواهی (می‌توانی) به صاحب روح و کلمه (یعنی) عیسی پسر مریم عليه السلام اقتدا کنی، پس همانا او (عیسی) می‌گفت خورش من گرسنگی و شعار من ترس (از خدای تعالی) و پوشش من پشمینه... است.»

در کتب روایی شیعه نیز روایات پرشماری در این باب وجود دارد؛ از آن جمله روایتی است که در مستدرک و مکارم الاخلاق از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل شده است. آن حضرت خطاب به ابن مسعود فرمودند: یا ابن مسعود... و إن شئت نبأ تک بأمر ابراهیم خلیل الرحمن عليه السلام، کان لباسه الصوف و طعامه الشعير... و إن شئت نبأ تک بأمر عیسی بن مریم عليه السلام فهو العجب کان يقول: ... و لباسى الصوف... (محدث نوری، مستدرک الوسائل، ۲/۲۵۴؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۴۴۸)؛ «ای پسر مسعود... اگر بخواهی، تو را از شأن ابراهیم عليه السلام دوست و رفیق خدای رحمان باخبر سازم (که) لباسش پشمینه و غذایش جو بود، و اگر بخواهی، تو را از کار عیسی عليه السلام که شگفت آور است باخبر سازم که می‌گفت: لباسم پشمینه است...».

همچنین در بحار الانوار آمده است: «قد سلك فيج الروحاء سبعون ألف نبى حجاجا عليهم ثياب الصوف... (۳۵۸/۱۱)؛ همانا دشت روحاء را هفتاد هزار پیامبر در حالی که پوششی از پشم داشتند به قصد انجام مناسک حج پیمودند...».

برخی ویژگی‌های راهبان مسیحی ساکن جزیره‌العرب پیش از اسلام و مقارن ظهور آن یکی از ویژگی‌های راهبان مسیحی، چنان‌که گذشت، پشمینه پوشی بوده است. جاحظ در کتاب *الحيوان* گفته است: «ان النصراني يلبس الصوف حين يتنسك (بسیونی، نشأة التصوف الاسلامی، ۱۳؛ به نقل از جاحظ در کتاب *الحيوان*) همانا نصرانی (مسیحی) در هنگام عبادت پشمینه می‌پوشد». از دیگر ویژگی‌های ایشان «خصاء» (اخته کردن خود) است. جاحظ در این باره می‌گوید: «الروم اول من ابتدع الخصاء، و كل خصاء في الدنيا فإنما أصله من قبل الروم و من العجب أنهم نصارى... (کتاب *الحيوان*، ۱/۱۲۴)؛ رومیان نخستین کسانی‌اند که اخته کردن را بدعت گذاشتند و ریشه هر خایه کشیدنی در دنیا ایشان‌اند و شگفت‌آور آنکه ایشان مسیحی‌اند (و اهل رأفت و مخالف خشونت)».

دیگر از ویژگی‌های ایشان، دوری جستن از خلق و عزلت‌گزینی در صومعه‌ها و دیرها به قصد عبادت است.

سیاحت و جهانگردی نیز از ویژگی‌های ایشان است که در حکم عبادت است. ایشان همچنین از ذبح حیوانات و خوردن گوشت آنها پرهیز می‌کردند. جاحظ در این باره می‌گوید: «... لمضاحاة النصارى سبيل الزنادقة فى رفض الذبائح و البغض إراقة الدماء و الزهد فى أكل اللّحمان (کتاب *الحيوان*، ۴/۲۷-۴۲۸)؛ ... به دلیل مشابهت مسیحیان با مجوسان و زنادقه از جهت ترک حیوانات ذبح شده و دشمنی با ریختن خون حیوانات و زهد ورزیدن در خوردن گوشت آنها».

غرض از ذکر ویژگی‌های عابدان و زاهدان مسیحی آن است که روشن کنیم مسلمانان صدر

اسلام و پس از آن، و از آن جمله صوفیه، تا چه حد از ناسکان مسیحی متأثر بوده‌اند. اکنون به قرن اول هجری بازمی‌گردیم تا وضعیت مسلمانان آن دوره را از این جهت بررسی کنیم.

با ظهور اسلام در قرن هفتم میلادی، از آنجایی که دعوت به زهد و بی‌رغبتی به امور دنیوی و ترغیب و تشویق به نعمت‌های جاودان الهی و سعادت اخروی خمیرمایه همه ادیان توحیدی، از جمله دین خاتم است، به زودی تعالیمی از این دست رخ نمود، و افرادی ظهور کردند که با الهام از قرآن و تأسی به سنت رسول گرامی اسلام ﷺ بیش از دیگران به دستورات الهی (شریعت) اهتمام ورزیده، به تلاوت قرآن و تفکر در آیات آن و زهد و عبادت می‌پرداختند، و گاه در پاره‌ای ظواهر اجتماعی و اعمال عبادی، به عللی که بیان خواهد شد، به رهبانیت مسیحی تأسی می‌جستند:

۱. انس با راهبان مسیحی و سلوک خاص ایشان، پیش و پس از ظهور اسلام

دکتر حسن عاصی در کتاب *التصوف الاسلامی* می‌نویسد: «فقد كانت رهبنة المسيحية منتشرة في البلاد التي دخلها الاسلام و كانت معروفة في الجزيرة العربية منذ الجاهلية، فقد ورد ذكر الرهبان في الشعر الجاهلي و كان عرب البادية يجلسون الرهبان و يُعظّمونهم و كانوا (عرب البادية) يهتدون الأنوار المنبعتة من صوامعهم في ظلام الليل و هم يسرون في الصحراء (الفصل الثاني: التصوف الاسلامی ماهيته و المصادره، ۷۵)؛ راهبان مسیحی در شهرهایی که مردم آن اسلام آورده بودند پراکنده و از زمان جاهلیت در جزیره العرب شناخته شده بودند. از راهبان مسیحی در اشعار عرب جاهلی (بسیار) یاد شده است و عرب‌های بادیه‌نشین ایشان را به بزرگی و عظمت یاد می‌کردند و چه بسیار اتفاق می‌افتاد که اعراب بادیه‌نشین و بیابانگرد به کمک نوری که از عبادتگاه‌های راهبان می‌تابید در دل شب راه خود را پیدا می‌کردند».

۲. مدح مسیحیان در قرآن، و از آن جمله آیات ۸۲-۸۵ سوره مائده و آیه ۲۷ سوره حدید.

۳. برخورد ملاحظت‌آمیز و انسانی پادشاه مسیحی حبشه با مهاجران مسلمان.

۴. تواضع و حق‌پذیری ایشان.

قرطبی در تفسیرش می‌گوید: «قيل ان جعفر و اصحابه قدم على النبي ﷺ في سبعين رجلا عليهم ثياب الصوف فيهم اثنان و ستون من الحبشة و ثمانية من أهل الشام... فقرأ عليهم

رسول الله ﷺ سورة يس الى آخرها فبكوا حين سمعوا القرآن و آمنوا (الجامع لأحكام القرآن، ۲۵۶/۶؛ نیز، ر.ک: فراء بَعَوِي، معالم التنزيل، ۵۷/۲)؛ جعفر بن ابی طالب و یارانِش به همراه هفتاد مرد دیگر در حالی که لباس هایی از پشم بر تن داشتند بر نبی اکرم ﷺ وارد شدند. در میان ایشان شصت نفر از حبشه و هشت نفر از شام بودند. پس چون رسول خدا ﷺ سورة یاسین را تا به آخر بر ایشان تلاوت فرمود همگی گریه کردند و ایمان آوردند.

شواهدی بر تأثیر پذیری مسلمانان از راهبان مسیحی

۱. در آیه ۸۷ سورة مائده، آمده است: یا ایها الذین آمنوا لاتحرموا طیبات ما أحل الله لکم ولا تعتدوا إن الله لایحب المعتدین؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید، و از حد تجاوز ننمایید؛ زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی دارد.
در کتب تفسیر شیعه و سنی، روایاتی چند در شأن نزول این آیه نقل شده که به نمونه هایی از آنها اشاره می شود.

الف) تفسیر قرطبی: «عثمان بن مظعون و أناس من المسلمین حرّموا علیهم النساء و امتنعوا من الطعام الطیب و أراد بعضهم ان یقطع ذکره فنزلت هذه الآية (۸۷)؛ عثمان بن مظعون و گروهی از مسلمانان، زنان را بر خویش حرام ساخته و از خوردن غذاهای پاکیزه امتناع ورزیدند و بعضی از ایشان تصمیم داشتند خود را اخته کنند. پس این آیه نازل شد.»

در همان منبع آمده است: «عِکْرِمَة قال: کان أناس من أصحاب النبی ﷺ هموا بالخصاء و ترک اللحم و النساء فنزلت هذه الآية؛ گروهی از یاران پیامبر ﷺ تصمیم به اخته کردن خود و ترک خوردن گوشت و زنان (که از ویژگی های راهبان مسیحی است) گرفتند، پس این آیه نازل شد.»

همچنین در همان منبع آمده است: «ابراهیم قال: کانوا حرّموا الطیب و اللحم فأنزل الله تعالی هذا فیهم؛ گروهی از یاران پیامبر اکرم ﷺ بوی خوش و خوردن گوشت را بر خود حرام کردند، پس خداوند این آیه را درباره ایشان نازل فرمود.»

اگر کلام جاحظ را (و الزهد فی اکل اللّحمان (کتاب الحيوان، ۴۲۸/۴)؛ پرهیز از خوردن گوشت

حیوانات) که درباره مسیحیان بیان کرده بود، به این روایت ضمیمه کنیم به خوبی می‌توان به تأثیرپذیری مسلمانان از ایشان پی برد.

باز در همان منبع (ص ۹) آمده است: «عن قتادة قال نزلت فی أناس من أصحاب النبی ﷺ أرادوا ان يتخلوا من اللباس و يتركوا النساء و يتزهدوا منهم علی بن ابی طالب و عثمان بن مظعون؛ آیه درباره گروهی از یاران نبی اکرم ﷺ نازل شد که قصد داشتند لباس (نرم و راحت) نپوشند و لباس‌های خشن بر تن کنند و زنان را ترک گفته، زهد پیشه سازند، و علی بن ابی طالب و عثمان بن مظعون از جمله ایشان بودند».

همچنین در همان منبع آمده است: «عن أبی عبدالرحمن قال: قال النبی ﷺ لا آمرکم أن تكونوا قسین و رهباناً؛ من شمارا امر نمی‌کنم که کشیش و راهب شوید».

در این حدیث به روشنی می‌توان نگرانی حضرت رسول اکرم ﷺ را از تأثیرپذیری و تقلید مسلمانان از کشیشان و راهبان مسیحی مشاهده کرد. از آنجا که ماده امر ظهور در وجوب دارد، از کلام حضرت (لا آمرکم) شدت اقبال مسلمانان به شبیه‌سازی خویش به مسیحیان فهمیده می‌شود. چنان که گویا حضرت می‌خواهند بفرمایند: مگر من بر شما واجب کردم که کشیش و راهب شوید که این گونه با شدت و حدت تمام خود را به آنان شبیه ساخته، از ایشان تقلید می‌کنید؟!

مرحوم طباطبایی نیز در المیزان (۱۱۳/۶) می‌فرماید:

فی المجمع فی الآیة: قال المفسرون: جلس رسول الله ﷺ یوما فذکر الناس و وصف القیامة فرق الناس و بکوا و اجتمع عشرة من الصحابة فی بیت عثمان بن مظعون الجمحی و هم علی و ابوبکر و عبدالله بن مسعود و أبوذر الغفاری و سالم مولی ابی حذیفة و عبدالله بن عمر و المقداد بن الأسود الکندی و سلمان الفارسی و معقل بن مقرن، و اتفقوا علی ان یصوموا النهار و یقوموا اللیل و لا یناموا علی الفرش و لا یأکلوا اللحم و لا الودک و لا یقربوا النساء و الطیب و یلبسوا المسوح و یرفضوا الدنیا و یسیحوا فی الأرض و هم بعضهم ان ینجب مذاکیره. فبلغ ذلك رسول الله ﷺ ... إلى أن قال: ثم جمع الناس و خطبهم و قال: ما بال أقوام حرّموا النساء و الطعام و الطیب و النوم و شهوات الدنیا؟! أما إني لست آمرکم

ان تكونا قسيسين و رهبانا فإنه ليس في ديني ترك اللحم و لالنساء و لاتخاذ الصومع و إن سياحة أمتي الصوم و رهبانيتهم الجهاد. اعبدوا الله و لاتشركوا به شيئا و حجوا و اعتمروا و اقيموا الصلاة و آتوا الزكاة و صوموا رمضان و استقيموا يستقم لكم فإنما هلك من كان قبلكم بالتشديد، شددوا على أنفسهم فشدد الله عليهم فاولئك بقاياهم في الديارات و الصومع، فأنزل الله الآية؛ مفسران گفته اند که روزی رسول خدا ﷺ مردم را موعظه کرد و اوصاف قیامت را برای ایشان برشمرد. پس مردم متأثر شدند و گریه کردند. از آن میان، ده تن از اصحاب پیامبر ﷺ، از جمله علی رضی الله عنه و ابوبکر و عبدالله بن مسعود و ابوذر غفاری و سالم، غلام ابوحنیفه، و عبدالله بن عمر و مقداد و سلمان و معقل بن مقرن، در خانه عثمان بن مظعون جمع شدند و همگی تصمیم گرفتند که روزها را روزه بدارند و شب‌ها را به عبادت برخیزند و بر فرش ن خوابند و گوشت و چربی حیوانات را نخورند، به زنان و بوی خوش نزدیک نشوند، و لباس های خشن بپوشند و دنیا را ترک گفته، به سیاحت و گردش در بیابان‌ها و زمین روی آورند و بعضی از ایشان تصمیم به قطع آلت تناسلی خود گرفت. این خبیث به رسول خدا ﷺ رسید... [و ایشان] مردم را گردآوردند و برای ایشان سخنرانی کرده، فرمودند: چه شده است آن دسته از مردمان را که زنان و غذای گوارا و بوی خوش و خواب و لذت های دنیوی را بر خود حرام کرده اند؟! همانا آگاه باشید که من به شما فرمان نمی دهم که کشیش و راهب شوید! (به جهت آنکه کشیشان و راهبان مسیحی از خوردن گوشت اجتناب کرده، با زنان معاشرت نمی کنند و صومعه نشین گشته، از خلق دوری می جویند و در بیابان‌ها به مسافرت و گردش پرداخته، و ترک دنیا می کنند و حال آنکه) در دین من اجتناب از خوردن گوشت و ترک گفتن معاشرت زنان و صومعه نشینی نیست، و سیاحت امت من روزه گرفتن، و رهبانیتشان جهاد است. خدای را بندگانگی کنید و به او شرک نورزید و حج و عمره به جای آورید و نماز به پای دارید و زکات مال خویش ادا کنید و ماه رمضان را روزه بدارید و در امر دین استقامت و میانه روی در پیش گیرید تا بر شما (در وضع تکالیف شرعی) سخت نگیرند. پس همانا کسانی که پیش از شما بودند به دلیل آنکه بر خود سخت گرفتند، هلاک شدند. آنان بر خود سختگیری کرده، در امر دین راه استقامت و میانه روی در پیش نگرفتند، پس خداوند نیز بر ایشان سخت گرفت و

تکالیف دشوار بر عهده‌شان قرار داد. باز مانده‌های ایشان هنوز در دیرها و صومعه‌ها هستند (ببینید و عبرت بگیرید). پس (از سخنان آن حضرت) خدای تعالی این آیه را نازل فرمود».

در این روایت نیز ردپای تأثر از رهبانان مسیحی در خلال بیان بعضی از ویژگی‌های ایشان، مانند نخوردن گوشت و عدم معاشرت با زنان و پوشیدن لباس‌های مویبی یا پشمی خشن و ترک دنیا و سیاحت در زمین، به خوبی به چشم می‌خورد. نکته قابل توجه در این روایت عبارت «أما إني لست آمرکم» است که به شهادت حرف تنبیه «اما» و جمله اسمیه به جای فعلیه و آوردن حرف تأکید «إن» بازگو کننده نهایت تأکید رسول خدا ﷺ بر اجتناب از تقلید رهبانان مسیحی است، و چون کلامی است صادر شده از مصدر بلاغت و فصاحت، از وضعیت بسیار نابسامان مسلمانان در تأسی به ناسکان مسیحی و تقلید از ایشان حکایت می‌کند. این کلام بلیغ اگرچه ظاهرش اخبار است، در مقام انشا و نهی اکید از اموری چون نخوردن گوشت و ترک زنان و غذاهای گوارا و صومعه‌نشینی و سیاحت و رهبانیت است.

همچنین در تفسیر طبرسی (۹/۷) آمده است:

إن رسول الله جلس يوماً فذكر الناس ثم قام ولم يزد هم على التخويف فقال أناس من أصحاب رسول الله ﷺ كانوا عشرة منهم علي بن ابي طالب و عثمان بن مظعون ما حقتنا^۱ إن لم نحدث عملاً فإن النصارى قد حرموا على أنفسهم فنحن نحرّم فحرم بعضهم أكل اللحم والودك وأن يأكل بالنهار و حرم بعضهم النوم و حرم بعضهم النساء فكان عثمان بن مظعون ممن حرم و كان لا يدينوا من اهله...؛

روزی رسول خدا ﷺ در مجلسی به پند و اندرز مردم پرداخته، آنان را از احوال قیامت ترساندند. سپس بدون آنکه بر تخويف و ترساندن مسلمانان چیزی بیفزایند از مجلس برخاستند (بیرون رفتند). گروهی از اصحاب آن حضرت که تعداد ایشان ده نفر بود و علی بن ابی طالب رضی الله عنه و عثمان بن مظعون از جمله آنان بودند با خود گفتند: اگر کاری

۱. در بعضی از نقل‌ها «ما حقتنا» آمده است؛ مانند ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۸۹. به هر حال یا از «خفاف یخاف» است، چنان‌که متناسب با تخويف است، و یا از «حقن الدم یحقنه» به معنای «صانه»، و یا از «حقن الطریق آی ركب حاقه» و وسطه آی مارکینا الطریق الحق المستوی».

نکنیم (به حقیقت) نترسیده ایم (و سخنان آن حضرت در ما تأثیر نکرده است. پس گفتند): چنان که نصارا و مسیحیان اموری را بر خویش حرام کرده اند ما نیز بر خود اموری را حرام می‌کنیم....

روایت مزبور آشکارا از تأسی به راهبان مسیحی و تقلید از ایشان در امور یاد شده خبر می‌دهد.

در وسائل الشیعة (۲۴۳/۲۳) نیز چنین می‌خوانیم: «عن ابي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى لا تحرموا... قال عليه السلام: نزلت في أمير المؤمنين عليه السلام وبلال و عثمان بن مظعون فأما أمير المؤمنين فحلف أن لا ينام بالليل أبداً وأما بلال فإنه حلف أن لا يقتر بالنهار أبداً وأما عثمان بن مظعون فإنه حلف أن لا ينكح أبداً (باب حكم الحلف على ترك الطيبات). این آیه در باره امیر المؤمنین عليه السلام و بلال و عثمان بن مظعون نازل شده و علت آن بود که حضرت امیر عليه السلام قسم یاد کرده بود هرگز شب را نخوابد، و بلال قسم یاد کرده بود هرگز در روز افطار نکند (همیشه روزه بدارد) و عثمان بن مظعون قسم خورده بود هیچ گاه عمل زناشویی انجام ندهد... (نیز ر.ک: محدث نوری، مستدرک، ۵۳/۱۲-۵۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ۴۰/۳۲۸؛ احسانی، عوالی اللکلی، ۴۹/۲؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ۱۰۰/۲؛ عاملی، وسائل الشیعة، ۲۱/۲؛ صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن، ۱۹۳/۹؛ حسکانی، شواهد التنزیل؛ سیوطی، الدر المنثور، ۳۰۸/۲).

همچنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: لیس فی امتی رهبانیه و لاسیاحه و لازم؛ «در امت و دین من بازداشتن نفس از حظوظ و شهوات و لذات حلال دنیوی و ترک گفتن شهرها و مسافرت و گردش در زمین و سکوت نیست» (وسائل الشیعة، ۵۲۴/۱۰ (باب تحریم صوم الصمت) و ۳۴۴/۱۱ (باب عدم جواز السفر فی غیر الطاعات)).

روشن است که مراد حضرت اخبار از واقع نیست؛ زیرا این امور در زمان ایشان و نیز بعد از آن، دست کم از برخی مسلمانان صادر شده است، بلکه کلامی است اخباری در مقام انشا و مفهوم آن این است که این افعال نباید در میان امت من باشد.

عثمان بن مظعون در روایت دیگر می‌گوید: «قلت لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: إن نفسی تحدثنی بالسیاحه و أن ألحق بالجبال. قال: یا عثمان لا تفعل، فإن سیاحه امتی الفزو و الجهاد؛ به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم که

نفسم مرا وسوسه می‌کند که به سیاحت و گردش رفته، سر به کوه (و بیابان) گذارم. حضرت رسول فرمود: این کار را نکن. همانا سیاحت امت من جنگ و جهاد در راه خداست» (شیخ طوسی، تهذیب، ۱۲۲/۶؛ نیز رک: بیهقی، سنن، ۱۶۱/۹).

بیان یک نکته

اگرچه پاره‌ای از روایات مزبور، به دلیل وجود افراد مجهول یا غیرثقه در سند، ضعیف‌اند، استناد آنان را به علل زیر صحیح می‌دانیم:

نخست آنکه ما در این مقام، در پی اثبات احکام شرعی نیستیم تا نیازمند اخبار قطعی الصدور یا ظنی الصدور معتبر باشیم؛

دوم آنکه اعتبار اخبار یاد شده کمتر از سخن نویسندگان کتاب‌هایی مانند سراج طوسی در لمع و قشیری در رساله‌اش و کلابادی در تعرف نیست؛

سوم آنکه وجود بعضی اخبار صحیح با همان مضمون مؤید روایات ضعیف، و جبران‌کننده ضعف آنهاست؛

و سرانجام آنکه اتفاق فریقین درباره شأن نزول آیه، با همه اختلافاتی که دارند، و کثرت روایات وارد شده از سوی ایشان موجب اطمینان به وقوع مضمون آنها و صدور آن از معصوم می‌شود.

پشمینه پوشی در قرن اول هجری

بنابر آنچه در برخی روایات و تفاسیر و سخنان بعضی محققان آمده است، پشمینه پوشی مسلمانان صدر اسلام دو علت عمده داشته است: نخست فقر، و دیگری جنبه تربیتی آن.

در دهه اول قرن نخست و سال‌های نوپیدایی اسلام، فقر نقشی اساسی در پیدایش این پوشش در میان مسلمانان داشته است. در آن ایام مسلمانان در نهایت تنگدستی به سر می‌بردند و وضع عمومی آنان بسیار سخت و ناگوار بود، و اهل صفا به قدری فقیر بودند که لباسی برای نماز خواندن نداشتند و همگی با یک لباس به ترتیب نماز می‌خواندند (مظهری، اسلام و مقتضیات زمان، ۲۲۲/۱). در

چنین وضعیتی شاید تنها پوششی که می توانستند تهیه کنند لباس های ارزان قیمت و کم ارزشی بوده که از پشم بافته می شده است. همین فقر و تنگدستی به علت آنکه مشکل اساسی همه مسلمانان بود، سبب شده بود پشمینه پوشی امری همگانی گردد. ابو برده (عمر بن ابی موسی اشعری، متوفای ۱۰۳ق) از قول پدرش نقل می کند که گفت: «یا بنی لورأیتنا ونحن مع رسول الله ﷺ و أصابتنا السماء لحسبت أن ریحنا ریح الضأن؛ پسرم اگر ما را با رسول خدا ﷺ در هنگامی که باران بر ما می بارید می دیدی هر آینه گمان می کردی که ما بوی گوسفند می دهیم» (ترمذی، سنن، ۶۵۰/۴، باب ۳۸، حدیث ۲۴۷۹).^۱

در حدیث دیگری آمده است سفیان ثوری، از صوفیان قرن دوم هجری، به حضرت صادق ﷺ اعتراض کرد که چرا لباس لطیف سفیدی مانند پوست نازک تخم مرغ پوشیده است و مانند پدرانش لباس خشن بر تن ندارد. امام در پاسخ او می فرماید: «رسول خدا ﷺ در زمان خرابی و ویرانی و تنگسالی به سر می برد [و اگر بیغمیر ﷺ در زمان من می زیست مثل من لباس می پوشید؛ همچنان که اگر من هم در زمان او می زیستم مانند او لباس می پوشیدم]» (کلینی، اصول کافی، ۶۵/۵، کتاب المعیشتة، باب دخول الصوفیة علی ابی عبد الله ﷺ).^۲

در حدیث دیگر، سفیان بن عیینة به آن حضرت عرض کرد: از پدر شما علی بن ابی طالب ﷺ برای ما نقل کرده اند که آن حضرت لباس خشن بر تن می کرد؛ در حالی که شما قوه می (نوعی لباس سفید و ظریف که در قهستان کرمان بافته می شد) می پوشید. امام در پاسخ وی می فرماید: «إن علیا ﷺ کان فی زمان ضیق فاذا اتسع الزمان فابرار الزمان اولی به؛ «جدم علی ﷺ در زمان تنگدستی مسلمانان به سر می برد (و من در زمانی زندگی می کنم که مردم در رفاه نسبی به سر می برند)، هرگاه زمان گشادگی و کثرت مال فرا رسد نیکان آن زمان به بهره بردن از نعمت های الهی سزاوارترند» (عاملی، وسائل الشیعة، ۱۹/۵، باب عدم کراهة لبس الثیاب الفاخرة).

همچنین در روایت دیگر، در پاسخ شخصی که به آن حضرت عرض می کند: شما از جدتان

۱. قال ابو عیسی هذا حدیث صحیح و معنی هذا الحدیث أنه کان ثیابهم الصوف فاذا أصابهم المطر یجییء من ثیابهم ریح.

۲. حدیث ۱: أخبرک أن رسول الله ﷺ کان فی زمان مقفر جدب فاما اذا أقبلت الدنيا فاحق أهلها بها أبرارها.

علی بن ابی طالب علیه السلام این گونه یاد می‌کردید که آن حضرت لباس‌های خشن و پیراهن ارزان‌قیمت چهار درهمی بر تن می‌کرد، ولی شما را می‌بینم که لباس‌های گران‌قیمت و نو می‌پوشید، می‌فرمایند: «جدم امیر المؤمنین علیه السلام آن لباس‌ها را در زمانی می‌پوشید که موجب ازدگی مردم نمی‌شد (بلکه چون عموم مسلمانان فقیر بودند، پوشیدن لباس‌های خشن و ارزان‌قیمت نزدشان امری عادی و معمولی بوده، و به همین دلیل، از بر تن کردن چنان پوششی روی بر می‌تافتند) اما اگر جدم در مانند روزگاری که من در آن به سر می‌برم چنان لباسی به تن می‌کرد، در میان مردم انگشت‌نما می‌شد (لباسی که در زمان تهی‌دستی مردم مورد پذیرش بوده، امروز در زمان گشادگی و فراوانی نعمت، لباس شهرت به شمار آمده، موجب انزجار و انکار مردم می‌گردد).^۱

شاهد دیگر بر این ادعا، داستانی است از زبان سلمان فارسی در شأن نزول آیه ۲۸ سوره کهف. وی می‌گوید: عینة بن بدر و اقرع بن حابس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده، عرض کردند: یا رسول الله، اگر در صدر مجلس می‌نشستی و از اینها (سلمان و ابوذر و فقرای مسلمین که جبه‌هایی از پشم بر تن داشتند) و بوی گند جبه‌هاشان دور می‌شدی ما با تو می‌نشستیم و سخن می‌گفتیم و از تو می‌پذیرفتیم (مجلسی، المیزان، ۲۰۵/۱۳؛ سیوطی، الدر المنثور، ۲۱۹/۴).^۲

از آنچه گفته آمد به خوبی روشن می‌شود که عنصر فقر و تنگدستی در نوع پوشش مسلمانان صدر اسلام نقشی بسیار اساسی داشته و این امر با آنچه امام صادق علیه السلام به صراحت بیان فرمودند، تأیید می‌شود.

عامل دیگر در پشمینه‌پوشی مسلمانان صدر اسلام جنبه تربیتی آن است.^۳ در این خصوص احادیثی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که بعضی از آنها را نقل می‌کنیم:

۱. قال له رجل اصلحك الله ذكرت ان علي بن ابی طالب علیه السلام كان يلبس الخشن يلبس القميص بأربعة دراهم و ما شبه ذلك و نرى عليك اللباس

الجديد (الجيد) فقال له صلی الله علیه و آله: ان علي بن ابی طالب علیه السلام كان يلبس ذلك في زمان لا ينكر عليه و لو لبس مثل ذلك اليوم شهر به (كليني، اصول کافی،

۱۱/۱، باب سيرة الامام في نفسه و في المطعم، حديث ۴).

۲. جاءت المؤلفة قلوبهم الى رسول الله صلی الله علیه و آله، عینة بن بدر و اقرع بن حابس، فقالوا: یا رسول الله، لو جلست في صدر المجلس و تعبت عن

هؤلاء و ارواح جبابهم، یمنون سلمان و آیانه و فقراء المسلمین، و كانت علیهم جباب الصوف، جالسناک، أو حادثناک، و اخذنا عنک.

۳. اگر روایاتی بدین مضمون نبود، با توجه به روایات نهی از پشمینه‌پوشی از بیان آن اعراض می‌کردیم.

در کتاب شریف وسائل الشیعة آمده است: قال علیه السلام خمس لا أدعهن حتی الممات: الأكل علی الحفیض مع العبید و رکوبی الحمار مؤکفاً و حلبی العنز بیدی و لبسی الصوف و التسلیم علی الصبیان لتکون سنّة من بعدی؛ «پنج چیز را تا دم مرگ رها نمی‌کنم: با غلامان بر روی زمین غذا خوردن، و بر دراز گوش پالان شده سوار شدن، و با دست خویش شیر از پستان بز دوشیدن، و لباس پشمینه پوشیدن، و بر کودکان سلام کردن، تا این کارها پس از من رسم و آیین همگانی شود».

همچنین شیخ طوسی رحمته الله از ابوذر غفاری نقل کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ... یا اباذر، اکثر من یدخل النار المستکبرون. فقال رجل: و هل ینجو من الکبر أحد یا رسول الله؟ قال: نعم، من لبس الصوف و ركب الحمار و حلب العنز و جالس المساکین؛ «ای اباذر، بیشترین کسانی که به جهنم داخل می‌شوند افراد گردنکش و متکبر و مغرورند. از آن میان شخصی پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، آیا کسی را از کبر نجات و رهایی هست؟ آن حضرت فرمودند: آری. کسی که پشمینه پوشد، دراز گوش سوار شود، شیر بز بدو شد و با بینویان نشیند» (طوسی، الأمالی، مجلس ۱۹، ص ۵۳۷؛ نیز، ر.ک: الهیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۹۹/۱).

پرسش جدی

این پرسش جدی باقی است که آیا مسلمانان، چنان که بعضی معتقدند، در امر پشمینه پوشی از ناسکان مسیحی تقلید می‌کرده‌اند یا نه. برای پاسخ به این پرسش از دو مثال بهره می‌گیریم.

مثال نخست: تشنه‌کامان عالم - که در امر تشنگی مشترک‌اند - برای رفع تشنگی خویش آب می‌نوشند؛ زیرا همگی به تجربه در یافته‌اند آب مایعی است که آشامیدن آن تشنگی را برطرف می‌سازد. آیا در این باره می‌توان گفت برخی از برخی دیگر تقلید کرده‌اند؟

مثال دوم: اگر دو مجتهد در تبیین حکم مسئله‌ای به سراغ ادله اجتهادی رفته، پس از تحقیق و بررسی به نتیجه واحد برسند، آیا می‌توان گفت در بیان حکم شرعی یکی از دیگری تقلید کرده است؟ اگرچه پاسخ در هر دو مورد روشن است، نخست مفهوم تقلید را روشن می‌سازیم تا پاسخ قطعی نمایان‌تر شود. مرحوم ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی (۳۸۵-۴۰۸ ق) معروف به

شیخ طوسی و ملقب به «شیخ الطائفة» در تفسیر گرانسنگ تبیان، ذیل آیه ۵۰ سوره آل عمران در باب فرق بین تصدیق و تقلید می‌گوید: «و الفرق بین التصدیق و التقليد، ان التصدیق لایكون الا فيما یبرهن عند صاحبه و التقليد یكون فیما لم یتبرهن و لهذا لم نكن مقلدین للنبی ﷺ و ان كنا مصدقین له؛ (التبیان فی تفسیر القرآن، ۴/۷۱؛ نیز ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ۲/۷۵۴) یعنی فرق تصدیق و تقلید آن است که تصدیق فقط در مواردی صورت می‌گیرد که بر برهان و دلیل و حجتی استناد شده باشد، و تقلید در جایی که به دلیل و حجتی استناد نشده باشد، و چون ماسخن پیامبر گرامی اسلام را با دلیل می‌پذیریم مقلد او نیستیم، اگر چه مصدق اویم».

شیخ فخرالدین طریحی (متوفای ۱۰۸۵ق) نیز در کتاب مجمع البحرین تقلید را این گونه تعریف کرده است: «التقلید فی اصطلاح أهل العلم قبول قول الغیر من غیر دلیل (۱۳۱/۳، ماده «قلد»): تقلید در اصطلاح اهل علم به این [معنا] است که سخن دیگری را بدون دلیل بپذیری».

پس از این مقدمه باید گفت، پشمینه پوشی مسلمانان یا به دلیل فقر و تنگدستی بوده یا به سبب وجه تربیتی آن (ریاضت نفس برای قرب به حق تعالی) و در هر صورت به دلیلی مستند بوده، نه آنکه ایشان کورکورانه از ناسکان مسیحی پیروی کرده و بی دلیل کاری انجام داده باشند. آنجا که پای دلیل به میان می‌آید نمی‌توان فعل را تقلید نامید، بلکه چنان که شیخ طوسی رحمته الله علیه فرمودند تصدیق است. بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر مسلمانان در امر پشمینه پوشی نه تنها از ناسکان مسیحی، بلکه از انبیای گذشته نیز تقلید نکرده‌اند، ولی عمل ایشان را تصدیق کرده‌اند. در نهایت نیز می‌توان گفت چون این دو عامل (فقر و تنگدستی و وجه تربیتی) میان مسلمانان و ناسکان مسیحی مشترک بوده (نظیر تشنگی و ادله اجتهادی در دو مثال پیش گفته)، هر دو گروه پشمینه می‌پوشیده‌اند.

رفع تعارض

در بعضی روایات از پشمینه پوشی نهی شده است؛ نظیر این روایت از امام صادق علیه السلام که فرموده‌اند: لا یلبس الصوف والشعر إلا عن علة (عاملی، وسائل الشیعة، ج ۵، باب کراهة لبس الصوف والشعر إلا من علة، ح ۵۸۲۴). در حدیث دیگری نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است: البسوا الثیاب القطن فإنها لباس

رسول الله ﷺ و لم يكن يلبس الشعر و الصوف إلا من علة (همان، ح ۵۸۲۷).

شیخ حرّ عاملی، صاحب *وسائل الشیعة* این روایات را بار روایاتی که در آنها پشمینه پوشی تأیید شده، سه گونه جمع کرده است: ۱. حمل روایات جواز بر نفی تحریم؛ ۲. تخصیص جواز پوشیدن پشمینه به وقت نماز؛ ۳. تقیید روایات جواز به وجود علت. شاید مراد از «علت» در این احادیث، فقر یا جهت تربیتی و یا بیماری و مانند آن باشد.

حاصل آنکه بنا بر آموزه‌های عرفای مسلمان، می‌توان برخی مظاهر مانند اخصاء، سیاحت و سکونت در صوامع و خانقاه و مانند آن را که رسول الله ﷺ از آنها نهی کرده‌اند، تقلید از راهبان مسیحی و حتی بدعت شمرد، اما در خصوص پشمینه پوشی این راه بسته است.

تصوف در قرن اول

بی تردید در زمان حیات رسول الله ﷺ، یعنی تا ۲۸ صفر سال یازدهم هجری، گروهی به نام صوفی وجود نداشته است، ولی آیا در ادامه و تا پایان قرن اول نیز چنین گروهی پدید نیامده است؟ پاسخ اکثر محققان از جمله شهید مطهری رحمته‌الله به این پرسش منفی است. وی در *خدمات متقابل اسلام و ایران* می‌گوید: «آنچه مسلم است این است که در صدر اسلام لا اقل در قرن اول هجری، گروهی به نام عارف یا صوفی در میان مسلمین وجود نداشته است. نام صوفی در قرن دوم هجری پیدا شده است» (ص ۶۴۲).

بیشتر این محققان به کلام قشیری در *رساله* اش استشهاد کرده‌اند. شهید مطهری رحمته‌الله در این زمینه می‌گوید: «ابوالقاسم قشیری که خود از مشاهیر عرفا و صوفیه است، می‌گوید: این نام قبل از سال دویست هجری پیدا شده است». وی سپس می‌افزاید: «نیکلسون نیز می‌گوید: این نام در اواخر قرن دوم هجری پیدا شده است. از روایتی که در کتاب *المعیشة کافی*، جلد پنجم آمده ظاهر می‌شود که در زمان امام صادق علیه السلام، گروهی (سفیان ثوری و عده‌ای دیگر) در همان زمان یعنی در نیمه اول قرن دوم هجری به این نام خوانده می‌شدند» (همان).

ایشان بر مدعای خویش چنین استدلال کرده است: «اگر ابوهاشم کوفی اولین کسی باشد که به

این نام خوانده شده و او استاد سفیان ثوری متوفی در سال ۱۶۱ هجری هم بوده، پس در نیمه اول قرن دوم هجری این نام معروف شده بوده است، نه در اواخر قرن دوم، آن چنان که نیکلسون و دیگران گفته‌اند» (همان، ۶۴۳).

ابوالقاسم قشیری، که محققان به کلامش استشهاد کرده‌اند، در رساله اش چنین می گوید:

«اعلموا أن المسلمین بعد رسول الله ﷺ لم يتسمّ أفاضلهم فی عصرهم بتسمية علم سوی صحبة الرسول ﷺ إذ لأفضلية فوقها فقیل لهم الصحابة ولما أدرکهم أهل العصر الثانی^۳ سمی من صحب الصحابة بالتابعین ثم اختلف الناس و تباينت المراتب فقیل لخواص الناس ممن لهم شدة عناية بأمر الدين الزهّاد و العباد^۴ ثم ظهرت البدعة و حصل التداعی بین الفرق فکل فريق ادعوا ان فیهم زهادا فانفرد أهل السنة المراعون أنفسهم مع الله سبحانه و تعالی الحافظون قلوبهم عن طوارق الغفلة باسم التصوف و اشتهر هذا الاسم لهؤلاء الاکابر قبل المائتين من الهجرة (رسالة قشیری، ۳۴).^۶

۱. پس از رحلت آن حضرت و نه در حیات وی.

۲. بنابراین در زمان آن حضرت حتی نام صحابی نیز وجود نداشته است.

۳. مراد از عصر ثانی عصر پس از رحلت آن حضرت و زمانی است که نسل دوم مسلمانان در آن پدید آمده‌اند، نه قرن دوم، و گرنه حسن بصری (۲۲-۱۱۰ق) از تابعین است؛ چنان‌که کلابادی در تعریف آورده: «قال الحسن البصری لقد ادرکت سبعین بدریا ما کان لباسهم إلا الصوف».

۴. اسامی و گروه‌های مختلف ظهور کرد.

۵. بی شک حسن بصری از زاهدان و عابدان قرن اول است؛ چنان‌که در کتب شرح حال عرفا و صوفیه آمده است. ذهبی در کتاب تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر و الأعلام چنین روایت کرده است: «روح بن عبادة: حدثنا حجاج الأسود قال: تمنی رجل، فقال: لیتنی بزهد الحسن...» (۵۴/۷). غرض آن است که هنوز از قرن اول خارج نشده‌ایم.

۶. بدانید که مسلمانان [در زمان حیات رسول خدا ﷺ (عصر اول) با عنوان‌هایی چون مسلم و مؤمن نامیده می شدند، ولی] پس از رحلت آن حضرت (عصر ثانی) آن دسته از مسلمانان که در مقایسه با دیگران از فضیلت بیشتری برخوردار بودند، نام خاصی جز مصاحبت با رسول خدا ﷺ نداشتند؛ زیرا فضیلت بالاتر از آن متصور نبود. پس به ایشان صحابه می گفتند و چون مردمان عصر دوم (پس از رحلت رسول خدا ﷺ) که عصر نسل دوم مسلمانان نیز هست) صحابه را درک کردند، به آنان که توفیق صحبت صحابه را یافتند تابعین گفتند. پس از آن مراتب و درجات از یکدیگر جدا گشته، [گروه‌های مختلف و فرقه‌های متعدد پدید آمد و] خواص مسلمانان را که اهتمام بیشتری به امر دین داشتند، زهاد و عباد نامیدند. پس از آن بدعت‌ها در دین گذاشته شد و ادعاها میان گروه‌های مختلف بالا گرفت. پس هر گروهی ادعا می کرد که در میانشان افراد زاهدی وجود دارد. در این میان کسانی که به سنت پیامبر پایبند بوده، مراقب حال خویش با خدای سبحان و نگاهبان دل‌های خویش از بروز غفلت بودند، به اسم تصوف اختصاص یافتند و این نام پیش از سال ۲۰۰ هجری برای این بزرگان مشهور گشت.

به نظر می‌رسد عبارت «قبل المائتین من الهجرة» در کلام قشیری موجب شده که نیکلسون زمان پیدایش این اصطلاح را اواخر قرن دوم هجری بدانند. ولی ممکن است گفته شود این عبارت دامنه گسترده‌ای دارد و تا قرن اول را در بر می‌گیرد. اگر مراد قشیری همان بود که نیکلسون می‌گوید، می‌توانست مثلاً از عبارت «بعد ثمانین و مائة» یا «بعد تسعين و مائة» استفاده کند. اگر این احتمال در کلام قشیری صحیح باشد، آن‌گاه با سخن سراج طوسی که قرن اول را مبدأ پیدایش این اصطلاح می‌داند، منافات نخواهد داشت.

پیدایش اصطلاح صوفی در قرن اول

ابونصر سراج طوسی (متوفای ۳۷۸ق) که بسیاری از مشایخ طریقت بی واسطه یا با واسطه شاگرد او بوده‌اند، در کتاب معروف *اللمع*، از متون اصیل و قدیم و معتبر عرفان و تصوف، می‌گوید نام صوفی در قرن اول هجری پیدا شده است. به نظر وی، کسانی که معتقدند نام صوفی از مخترعات عارفان قرن سوم بغداد است، به خطا رفته‌اند. وی بر مدعای خویش شواهدی آورده است:

الف) سفیان ثوری (۹۷-۱۶۱ق) از عرفای قرن دوم هجری و معاصر امام صادق علیه السلام از شاگردان ابوهاشم صوفی (متوفای ۱۵۰ق) است. ابوهاشم نخستین کسی است که لقب صوفی گرفته است. سراج از سفیان ثوری نقل می‌کند که وی گفته است: اگر ابوهاشم صوفی نبود من دقیقاً ریا را نمی‌شناختم. شاید سراج می‌خواهد از این مطلب نتیجه بگیرد که به طور قطع واژه صوفی در قرن سوم و از بغداد برنیامده است، بلکه پیدایش آن به پیش از قرن سوم و در قرن دوم، و احتمالاً نیمه اول آن، باز می‌گردد. وی سپس^۱ با نقل روایتی از حسن بصری احتمال پیدایش اصطلاح صوفی را به قرن اول بازگردانده است. او می‌گوید از حسن بصری روایت کرده‌اند که وی گفته است: در هنگام طواف، مردی صوفی را دیدم و خواستم (برای کمک و دستگیری) به او چیزی بدهم، ولی نپذیرفت و گفت: من خود چهار دانق^۲ دارم که مرا کافی است.

۱. اگر چه ترتیب طبیعی و منطقی آن است که آورده‌ایم، صاحب کتاب *لمع* در ذکر روایات، ره تشویش بیموده، و ترتیب مزبور را رعایت کرده است.

۲. معرب دانگ و شش یک درهم.

با توجه به اینکه حسن بصری متولد سال ۲۱ یا ۲۲ هجری و متوفای ۱۱۰ هجری است و نزدیک به هشتاد سال از عمرش را در قرن اول گذرانده، احتمال اینکه این واقعه در قرن اول رخ داده باشد، قوی است؛ زیرا اولاً، حسن بصری از تابعین است و صحابه بسیاری از جمله هفتاد نفر از مجاهدان بدر را با پوشش خاص (پشمینه) درک کرده است؛ چنان‌که سراج گفته است: «و كان الحسن قد ادراك جماعة من اصحاب رسول الله ﷺ و رضی عنهم» (سراج طوسی، اللمع فی تاریخ التصوف الاسلامی، ۲۵) و نیز کلابادی می‌گوید: «قال الحسن البصری لقد ادرکت سبعین بدریا ما كان لباسهم إلا الصوف» (کلابادی، التعرف، ۲۳). همچنین از سوی دیگر - چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد - مردم در طول تاریخ افراد را با عنوانی متناسب با زی‌خاص ایشان می‌نامیده‌اند، مانند سفید جامگان، سیاه جامگان، سرخ جامگان، یا به وصف بارز دیگری می‌خوانده‌اند، مانند سیاه‌پوستان، سفیدپوستان، سرخ‌پوستان و زردپوستان.

بنابراین اگر حسن بصری بدریون را در ۱۵ تا ۲۰ سالگی اش درک کرده باشد، ایشان دست‌کم تا سال ۴۲ قمری با آن پوشش خاص می‌زیسته‌اند. این وضعیت، مربوط به زمانی است که وضع معیشتی مردم بهبود یافته و پشمینه پوشی نیز رایج نبوده است؛ و به همین جهت گروهی انسان‌های عابد و زاهد با پوششی خاص مشهور گشته، مردم به جهت پشمینه پوشی، ایشان را صوفی نامیده‌اند.^۱

اما به نظر می‌رسد که داستان پیش‌گفته درباره ادراک هفتاد بدری جعلی باشد، و جاعل آن یا خود حسن بصری بوده است، یا کسانی که می‌خواستند از اعتبار او در جهت اهداف خویش سود جویند، و یا هر دو. دلیل جعلی بودن این داستان نیز روایات دیگری است با همان سبک و سیاق، که در ابواب دیگر آورده‌اند. اکنون به پاره‌ای از این روایات اشاره می‌کنیم:

در مسئله جواز امتناع عالم از تعلیم: قد نقل عن الحسن قال: ادرکت سبعین بدریا قد انزوا و لم

۱. البته روشن است که نام صوفی در این صورت مرادف با عابد و زاهد خواهد بود، و تصوف یعنی تعبد و تزهّد، و صوفیه تنها یک طبقه اجتماعی‌اند نه فرهنگی؛ زیرا تصوف هنوز به صورت یک علم مدون و دارای اصول و قواعد خاص در نیامده که در کنار فلسفه و کلام و فقه عرض اندام کند.

یشتغلوا بتعلیم الناس لأنه كان لا یحتاج إلیهم (شیبانی، الکسب، ۶۹؛ السرخسی، المبسوط، ۲۶۱/۳۰)؛ هفتاد بدری را درک کردم که به علت عدم نیاز به علم ایشان، از تعلیم خودداری می کردند».

همچنین در مسئله مسح علی الخفین: «روی عن الحسن البصری انه قال: أدركت سبعین بدریا من الصحابة کلهم یمسح علی الخفین» (کاسانی، بدائع الصنائع، ۷/۱).

قال الحسن البصری: «حدثنی سبعون رجلا من اصحاب رسول الله ﷺ أنهم رأوه یمسح علی الخفین» (همان).

قال الحسن البصری: «حدثنی سبعون من اصحاب رسول الله ﷺ أن رسول الله ﷺ كان یمسح علی الخفین» (النووی، صحیح مسلم بشرح النووی، ۱۶۴/۳).

اما در باب جاعل و مدلس بودن حسن بصری:

الحسن عن عبادة بن الصامت قال: «رأيت النبي ﷺ بال ثم توضأ ومسح علی خفيه، انتهى». نویسنده سپس می افزاید: «قال الشيخ فی الإمام (البطنی، الإمام فی بیان أدلة الأحكام، ۵۷۸-۶۶۰)؛ «وینظر فی سماع الحسن عن عبادة (صب الرأیة لأحادیث الهدایة، ۱۷۲/۱) قال البخاری: «لم یعرف للحسن سماع من دغفل. و قال غیره لم یسمع من سلمة بن المحبق و لا من العباس و لا من أبی. قال یعقوب بن شیبة قلت لابن المدینی یقال عن الحسن: أخذت بحجزة سبعین بدریا. قال هذا باطل احصیت اهل بدر الذین یروی عنهم فلم یبلغوا خمسين، منهم من المهاجرین أربعة و عشرون» (ذهبی، سیر اعلام النبلا، ۵۶۷-۵۶۷۴). قال قتادة: «ما شافه الحسن بدریا بالحديث» (همان).

قال احمد بن ابی خثیمة: «سمعت یحیی بن معین یقول لم یسمع الحسن من أبی هریره قیل له ففی بعض الحديث حدثنا ابو هریره قال: لیس بشیء» (همان، ۵۷۱).

«انما عرض اهل الصحیح عن کثیر مما یقول فی الحسن: عن فلان و ان كان قد ثبت لقیه فیهِ لفلان المعین، لان الحسن معروف بالتدلیس و یدلس عن الضعفاء فیبقی فی النفس من ذلك فإننا و ان ثبتنا سماعه عن سمرة یجوز ان یشکک فی سمرة. و الله اعلم» (همان، ۵۸۸).

با توجه به آنچه گفته شد، اعتماد به سخنان حسن بصری بسیار مشکل است؛ زیرا دانشمندان

عامه، چنان‌که ملاحظه شد، وی را به شدت مورد قرح و جرح قرار داده‌اند، و برخی سخنان وی (از جمله روایت از هفتاد بدری) را به صراحت تکذیب کرده‌اند. بنابراین استناد به سخن وی برای اثبات رواج نام صوفی در قرن اول مشکل است؛ اگرچه با وجود احادیث نهی از پشمینه پوشی مانند آنچه در کتاب *وسائل* و *کافی*^۱ از امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد شده که بیانگر ادامه پشمینه پوشی در زمان آن حضرت است، این احتمال همچنان به قوه خود باقی است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. *وسائل الشیعة*، ص ۳۵، باب ۱۹، از ابواب احکام الملابس، از امام علی علیه السلام «لبسوا الثياب القطن، فانها لباس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لم یکن یلبس الشعر و الصوف إلا من علة». و نیز رک: کلینی، *اصول کافی*، ج ۶، ص ۴۵۰، باب لبس الصوف و الشعر و الوبر، حدیث ۲ «لباس های از جنس پنبه که لباس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، بپوشید. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از پوشیدن لباس های موی و پشمینه خود داری می کرده‌اند مگر آنکه بیماری یا علت خاص دیگری پیش می آمد...».

منابع

١. ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل أبي طالب، قم، انتشارات علامه، ١٣٧٩ق.
٢. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، تفسير القرآن العظيم، بيروت، دار الفكر، ١٤٠١ق.
٣. ابوبكر محمد بن أبي سهل السرخسي، المبسوط، بيروت، انتشارات دار المعرفة، ١٤٠٦ق.
٤. احسانى، ابن ابى جمهور، عوالي اللآلى، قم، انتشارات سيد الشهداء، ١٤٠٥ق.
٥. آمدى، عبدالواحد بن محمد، غرر الحكم ودرر الكلم، قم، انتشارات دفتر تبليغات، ١٣٦١ش.
٦. بدوى، عبدالرحمن، تاريخ التصوف الاسلامى من البداية حتى نهاية القرن الثانى، كويت، وكالت المطبوعات، الطبعة الثانى، ١٩٧٨م.
٧. بسيونى، ابراهيم، نشأة التصوف الاسلامى، القاهرة، دار المعارف، ١٩٦٩م.
٨. ترمذى، ابو عيسى محمد بن عيسى، الجامع الصحيح سنن الترمذى، تحقيق احمد محمد شاكر وآخرون، بيروت، دار احياء التراث العربى، [بى تا].
٩. جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر، كتاب الحيوان، تحقيق وشرح عبدالسلام هارون، بيروت، دار احياء التراث العربى، الطبعة الثالثه، ١٣٨٨ق.
١٠. جامى، نورالدين عبدالرحمن، نفحات الانس من حضرات القدس، مقدمه، تصحيح وتعليقات دكتور محمود عابدى، تهران، چاپ سوم، ١٣٧٥ش.
١١. حافظ، احمد بن عبدالله، حلية الاولياء وطبقات الاصفياء، القاهرة، دار الريان، ١٤٠٧ق.
١٢. حسكاني، عبيدالله بن احمد، شواهد التنزيل، تهران، دفتر چاپ و نشر وزارت ارشاد، ١٣٦٩ش.
١٣. حسن زاده آملی، حسن، هزارويك كلمه، قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، ١٣٧٣ش.
١٤. حموى، ياقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بيروت، انتشارات دار الفكر، [بى تا].
١٥. الزيلعى، ابو محمد عبدالله بن يوسف الحنفى، نصب الراية لأحاديث الهداية، تحقيق محمد يوسف البنورى، مصر، انتشارات دار الحديث، ١٣٥٧ق.
١٦. سجّادى، سيدضياء الدين، مقدمه اى بر مباني عرفان و تصوف، تهران، چاپ سوم، ١٣٧٣ش.
١٧. سراج طوسى، ابو نصر عبدالله بن على، اللّمع فى تاريخ التصوف الاسلامى، ضبط و تصحيح مصطفى الضدارى، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٢١ق.
١٨. سلمى، ابو عبدالرحمن، طبقات الصوفيه، تحقيق نورالدين شريبه من علماء الأزهر، كويت، المكتبة الخانجى، الطبعة الثانية، ١٣٨٩ق.

۱۹. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، *الدر المشور فی تفسیر المأثور*، قم، [بی‌تا]، مکتبه آیت‌الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۰. شیانی، محمد بن حسن، *الکسب*، تحقیق سهیل زکار، دمشق، انتشارات عبدالهادی حرصونی، چاپ اول، ۱۴۰۰ق.
۲۱. صادقی تهرانی، محمد، *الفرقان فی تفسیر القرآن*، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۵ش.
۲۲. صدرالدین شیرازی، محمد، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، قم، چاپخانه مصطفوی، چاپ دوم، ۱۳۶۸ش.
۲۳. طبرسی، حسن بن فضل، *مکارم الأخلاق*، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ق.
۲۴. عاصی، حسن، *التصوف الاسلامی و مفهومه، تطوره و مکانته من الدین و الحیاة*، بیروت، الطباعة والنشر مؤسسة عزالدین، ۱۴۱۴ق.
۲۵. عاملی، حر، *وسائل الشیعة*، قم، مؤسسه آل‌البيت، ۱۴۰۹ق.
۲۶. عطار نیشابوری، شیخ ابوحامد محمد بن ابی‌بکر، *تذکرة الاولیاء*، از روی نسخه رونلد الن نیکلسون به کوشش ا. توکلی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۴ش.
۲۷. غزالی، ابوحامد، *احیاء علوم الدین*، بیروت، دارالکتاب العربی، [بی‌تا].
۲۸. غنی، قاسم، *تاریخ تصوف در اسلام*، تهران، چاپخانه نقش جهان، چاپ دوم، ۱۳۳۰ش.
۲۹. فراء بغوی، ابو محمد الحسین بن مسعود، *معالم التنزیل*، تحقیق خالد العک و مروان سوار، بیروت، دارالمعرفة، ۱۹۸۷ق.
۳۰. قرطبی، ابو عبد الله محمد بن احمد، *الجامع الاحکام القرآن*، تحقیق احمد بن عبد‌العلیم البردوی، قاهره، دار الشعب، الطبعة الثانية، ۱۳۷۲ق.
۳۱. قشیری، ابوقاسم، *الرسالة القشیریة فی علم التصوف*، تحقیق معروف زریق و علی عبد‌الحمید بلطرجی، بیروت، الطبعة الثانية، دار الجیل، [بی‌تا].
۳۲. کاسانی، علاء‌الدین، *بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع*، بیروت، انتشارات دارالکتاب العربی، چاپ دوم، ۱۹۸۲م.
۳۳. کاشانی، عزالدین محمود، *مصباح الهدایة و مفتاح الکفاية*، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران، موسسه نشر هما، چاپ چهارم، ۱۳۷۲ش.
۳۴. کلابادی، ابوبکر محمد، *التعریف لمذهب اهل التصوف*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۰ق.
۳۵. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.

۳۶. محدث نوری، حسین، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل البيت، سال ۱۴۰۸ ق.
۳۷. مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران، انتشارات صدرا، چاپ چهارم، ۱۳۷۸ ش.
۳۸. نسفی، عزیزالدین، مجموعه رسائل مشهوره به کتاب الانسان الكامل، تهران، چاپخانه تایان، ۱۳۴۱ ش.
۳۹. النووی، ابوزکریا یحیی بن شرف بنامری، صحیح مسلم بشرح النووی، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۳۹۲ ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی